

محمد تقی دانش پژوه

جامع الحکمه

از افضل الدین محمد کاشانی

به یاد استاد دانشمند بزرگوارم
آقای دکتریحیی مهدوی

در کتابخانه کویپرولو محمد شهر استانبول جنگ مجموع: ایست به شمار- ۱۵۸۹ که بخش ۸۹ آن دفتریت بنام و نشان یاد شده و کاشانی در آن به بهانه " تأویل " بسمله" پاره‌ای از مسائل فلسفی و عرفانی را به روشی سراسر باطنی آورده و در آن به شماره حرفهای نوزده گانه بسمله نوزده بخش گذارده است. در آغاز آن فهرست بخش های نوزده گانه است از حرف با در باره آفرینش خداوند تا میرسد به حرف میم درباره موالید عالم یا کیتی. سپس در پایان دیباچسه می گوید که در خود این رساله از حرف میم که بازپسین است آغاز میشود و در پایان می رسد به حرف با که نخستین می باشد تا از آفریدگان به آفریدگار پی برده شود .

دفتری است بسیار شیوا با نازک کاری های فلسفی فراوان و شاید بسیاری از چنین نگارش کاشانی آگاه نباشند. در آن به برخی مباحث فلسفی مانند علت نبودن خدا برمی خوریم که جز در حقایق باطنی اسماعیلی نیست .

من از دیرباز شیفته این نگارش بوده ام و می خواستم آنرا درست بخوانم و در نویسم و چاپ کنم و از نسخه دیگر آن تا چند روز پیش آگاه نبودم . دربرگهای پراکنده ای که داشتم چند صفحه عکسی بود از دفتر عرفانی ناشناخته ای از بیروت که به دستگیری دوستی دانشمند میخواستند آنرا برای فروش نشان دهند. دانشمندان کتابشناس دانشگاه تهران نیز که وصف آنرا شنیده اند نادیده پسندیدند که خریداری گردد. من عکس چند صفحه ای را از آن دوست درخواستم و پس از مدت ها به من رسید ولی دیگر خبری از دارنده نسخه نشد و نمی دانم سرنوشت آن دفتر هم چه شده است. من ماندم و این نه صفحه عکس (پنج صفحه آغاز و چهار صفحه انجام دفتر) و هرچه بدان بیشتر می نگریستم بیشتر شیفته آن میشدم ولی راه به جایی نمی بردم که چیست و از کیست، چون یک صفحه آغاز نسخه افتاده است. این روزها که سرگرم مجمل الحکمه یا ترجمه گزیده رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء هستم و در اندیشه گردآوری نسخه های کهن آن می باشم و ناشناختگی آن هم برای

من خود گونه‌های دشواری است به گمانم رفت که شاید میان آن و میان این دفتر ناشناخته و جامع الحکمة کاشانی پیوند گونه‌ای باشد. پس باید هر سه را با هم سنجد و شاید به همانندی آنها برخورد زیرا در هر سه روشن باطنی بکاربرده شده است .

درست که بدینها نگریستم دیدم که در جامع الحکمة نوزده بخش است و در این دفتر هم نوزده بخش است. با ژرفی بیشتری بدانها نگریستم. دیدم شگفتا این دو دفتر دو نگارش یا ورسین و رسانیون یک دفتر است و باید هر دو از کاشانی باشند با این جدایی که این دفتر را ابوبکر بن علی بن احمد اندرابی در چاشت روز یکشنبه ۵۷۶ نوشته و کاشانی در گذشته نزدیک ۶۱۰ بایستی در همین تاریخها آنرا به نگارش در آورده باشد، در برابر جامع الحکمة نسخه کوبرولو بایستی نزدیک ۷۵۴ گویا پس از ۱۷۸ سالی نوشته شده باشد .

دوری دیگر این دو نگارش از هم این است که آن دفتر کوتاهتر و فشرده تر و با سبکی کهن تر و از رهگذر تاریخ زبان شیرین فارسی ارزنده تر است و در آن نسخه به بسیاری از نکته‌های دستوری و املائی برمی‌خوریم .

درباره اینگونه نگارش تأویلی کاشانی که خود استاد کمال الدین محمد حاسب ریاضی‌دان باطنی استاد خواجه طوسی بوده است (سیر وسلوک ص ۳۸) من به پیشینه‌ای برنخوردم جز اینکه دیدم که ناصر خسرو قبادیانی در گفتار چهاردهم وجه دین (ص ۱۲۵ چاپ دوم تهران) بسمله را تأویل می‌کند و آنرا ده حرف (ناهمانند) و نوزده حرف (همانند وناهمانند) و چهار کلمه و سه پاره می‌داند و تأویل او به روشی دیگر و درست باطنی اسماعیلی است مانند تأویل‌های اساس التأویل و تأویل دعائم الاسلام ابوحنیفه نعمان مغربی .

این را هم میدانیم که علی بن حسین بن الولید الانف عبشمی قرشی در گذشته ۵۵۴ "رسالة التسعة عشر المفصلة" دارد که در آن از نگارش جعفر بن منصور الیمین و سایر المعاد سستانی یاد کرده و بایستی آنرا پیش از ۵۴۶ ساخته باشد . به نوشته پون‌والا در فهرست فرهنگ اسماعیلی (ص ۱۳۹ و ۱۴۶) یک نسخه از آن در کتابخانه شیخ عبدالحسین باجی در دهاد هند بوده که برخی نسخه‌های آنجا را شیخ اکبر علی غدروی بدست آورده و بیشتر اینها را هم بیره‌ها در ۱۹۷۳ گرفته‌اند . پس سرنوشت این رساله دانسته نیست .

خوشبختانه سید محمد حارثی در گذشته ۵۸۴ در بخش ۲۷ مجموع التریبة خود همین رساله را گذارده است و از آن نسخه‌هایی در بیروت و هند و توینگن هست. در فهرست‌های پسون‌والا و مجدوع : ۱۳۲ و ۱۴۴ و ایوانف: ۲۰۲ و ۲۷ - ۲۰۵ یاد این رساله هست . افسوس که من آنرا ندیده و نمی‌توانم چیزی درباره آن بگویم که آیا با جامع الحکمة کاشانی چه پیوندی دارد . داود قیصری در گذشته ۷۵۱ هم تأویل البسطة دارد که در آن آنرا به صورت نوعی انسانی تأویل می‌کند و پنج مقدمه در آن می‌آورد (دانشگاه ۲/۹۴۷۲) .

رساله‌های درهمین زمینه به روشی عرفانی هست که در آن با ۶ مرتبه نخستین جهان یا عقل نخستین و عالم جبروت و سین مرتبه دوم و نفس کلی و لوح محفوظ و عالم ملکوت و کتاب و میم مرتبه سوم و طبیعت کلی خوانده شده و از اخوان الصفا و فتوحات ابن عربی یاد شده و شاید از پیشینیان باشد (ملک ۶۱۰۱/۲۱).

در التوضیحات الرشیدیة از رشیدالدین فضل الله همدانی پرداخته برای الجاتیو و گویا ساخته در ۷۱۲ نیز تفسیر البسمله است به تازی با شعرهای فارسی به روش فلسفی و ادبی و در آن به چهارده پرسش پاسخ داده شده و یاد ابوسعید ابوالخیر میهنی را نیز در آن دیدم. در آن گفته شده که به گواهی قرآن در نامه سلیمان پیامبر اسرائیلی به مردم شهر سبا بسمله هست (ذریعه ۴: ۴۲۵ - فهرست فیلمها ۱: ۳۷۶ - گفتار شادروان دانشمند مینوی در یادگار نامه یغمائی درباره نگارشهای همدانی).

ابن کمال پاشا در گذشته ۹۴۰ رساله فی تحقیق البسمله دارد به روش ادبی و در آغاز آن چنین گفته است: " قال الفقيه ابواللیث نصر بن ابراهیم السمرقندی حدثنا خلیل بن احمد قال حدثنا السراج قال فقیه بن سعید قال حدثنا داود بن عامر قال كان رسول الله (ص) یكتب " باسمك اللهم " فلما نزلت سورة هود " بسم الله مجریها و مرییها " كتب " باسم الله " فلما نزلت سورة بنی " قل ادعوا لله وادعوا للرحمن " كتب " باسم الله الرحمن " . فلما نزلت سورة النمل " انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم " كتب " باسم الله الرحمن الرحيم " . ففي الخبر دلیل علی انه لیس جزء من اول كل سورة ولكنها آية من كتاب الله:

این رأی او را میدانیم که دانشمندان شیعی نمی پذیرند (بروکلمن - ذیل ۶۷۲/۳۱۰۲ -

دانشگاه ۱۶/۹۴۷۸ - گفتار قره خان درباره نگارشهای ابن کمال پاشا شماره ۵).

شیخ الاسلام ابوزکر یا یحیی انصاری در گذشته ۱۰۹۲ هم تفسیر البسمله دارد (سپهسالار ۰۳/۴۶۳ ش ۵۲۳۴).

عبدالجواد پسر حسن خوانساری اسرار البسمله ساخته است به روش خبری و عرفان مذهبی شیعی به فارسی (دانشگاه ۴۴۵۹ در ده برگ) و آن جز تفسیر آیه البسمله است به فارسی با یک مقدمه (دانشگاه ۳/۲۷۸۴) و آن جز تفسیر بسمله به نظم فارسی به روش علم حروف درباره انا النقطة تحت الیاء (دانشگاه ۵/۴۰۰۹).

این هم باز گفته شود که به گواهی قرآن همه بسمله در آغاز نامه سلیمان به مردم سبا (نحل مکی ۳۰-۲۷) و پاره‌های از آن در سخن نوح (هود مکی ۱۱-۴۳) آمده و این نکته گویا در اسناد دینی یهودی و مسیحی شناخته شده مانند تورات و انجیل و جز اینها یاد نشده است، مگر اینکه در سندهای مسیحی خاوری و نوشته‌های مانوی یافته شود و بایستی هم در چنین سندها می‌بوده باشد. نلدک در تاریخ قرآن (۱۱۲-۰۱ و ۷۹۰۲) و ماکس هنینگ در ترجمه آلمانی قرآن و رودی پارت

هم در ترجمه آلمانی قرآن و در گزارش و سنجش قرآن آنهم به آلمانی و رئیس بلاشر در ترجمه فرانسوی قرآن چیزی در این باره ندارند و خاموشند .

این راهم بگویم که در بررسی آیین اسماعیلی کهن از ولادیمیر ایوانف روسی به انگلیسی (ص ۶۸) از تفسیر باطنی بسمله یاد شده و در دائرة المعارف اسلامی به فرانسه (چاپ دوم ۱۱۶:۱) و به عربی (۲۵۱:۷) کاوشی از بسمله هست .

اینک قسمتی از آغاز کتاب به نقل از نسخه کوپرولو آورده می شود:

نسخه کوپرولو

کتاب جامع الحکمة لافضل الدین الکاشانی . سبحان من ارسل عنقود الثريا من غصن زالزبرجد و صاغ منطلق الجوزاء من العسجد و انشاهن (؟) و هو كشلة من النار ذات النور و علق مافی اذن السمک من ضامن (؟) الياقوت الاحمر . والصلوة [علی] خیر من بعث الی الوادی محمد و آله اجمعین .

بسم اله الرحمن الرحیم . رب زدنی علما .

بدان که فاتحة الكتاب نام خدایست عزاسمه و نمودگارست از عالم حقیقت به حکم آنچه وی نوزده حرف است و هر حرفی بیان مرتبه ایست از مراتب موجودات محدث . مرتبت اول بی است ، و آن امر است و فیض الهی و اختراع و حفظ و حدث . و این جمله یکی و از باری عزاسمه به وجود آمده است بی واسطه هیچ . و باری را علت اول و واجب الوجود و موجد الموجودات و واحد مطلق گویند .

مرتبت دوم س و آن عقل کل است که او میدعات است به میانجی امر و او را واحد متکثرا لجهة کوبیند و جلوه اولی گویند و جنس الاجناس و طبیعت کل و جوهر اصل و معلول اول و قلم و خامه الهی و آدم معنی و انسان مطلق و نقطه و عرش الهی . و هرچه اندر آفرینش از نقاب قوت به خطه فعل آمده است از معنی هرآینه اندر ذات عقل کل بوده است که اکنون به حاصل آمدست اندر مکان و زمان .

و مرتبت سوم م و آن نفس کل است که به میانجی امر و عقل در وجود آمدست و او راروح کل گویند و میدعات ثانی و فاعل افلاک و انجم و نون اخر و خط محیطو حواء معنی و لوح الهی گویند و جوهر بسیط و مکان صور و دفتر الهی گویند .

و مرتبت چهارم الف الله است و آن مرتبه طبیعت کلی است که آن را پیش کار نفس گویند و مادت افلاک و انجم گویند و اصل مفردات طبایع خوانند و حکم آنکه در چهارم مرتبت افتاد چهار رکن افتاد از سردی و گرمی و تری و خشکی .

اما ل مرتبت پنجم است و آن فلک مستقیم است که فلکهای دیگر اندر او همیشه متحرک از مشرق به سوی مغرب به یک گشت بی تفاوت و او را بدین سبب مستقیم و او را فلک مجرد و فلک اعظم خوانند و فلک الافلاک گویند .

اما دوم مرتبت ششم است و آن فلک بروج است و آن را به دوازده قسمت کتی هر قسمتی از بروجی و هر برجی را بیست و هشت منزل و گردش آن به خلاف فلک مستقیم است و گران روست و گردش آن سی هشت هزار سال است اندر فلک مستقیم .

اما ها مرتبت هفتم است و آن فلک زحل است و حرکت او گاهی راست و گاهی منعکس است از مغرب سوی مشرق و منعکس برخلاف این هر سی سال دور او بر فلک مستقیم تمام شود .

اما الف الرحمن مرتبت هشتم است و آن فلک مشتری است حرکت او همچنین گاه راست است و گاه منعکس و هر دوازده سال دور اندر فلک مستقیم تمام شود .

اما لام مرتبت نهم است و آن فلک مریخ است که حرکت او گاه راست آید و گاه منعکس و دور او یک سال و نیم در فلک مستقیم تمام شود .

اما را مرتبت دهم است و آن فلک آفتاب است و حرکت او همیشه راست و دور او در فلک مستقیم به یک سال تمام شود و آن سیصد و شصت و پنج روز و ربعی روز کم چیزی اندکی .

اما ح مرتبت یازدهم است و آن فلک زهره است و حرکت او هم متغیر بود اما به دو ماه دور او فلک مستقیم تمام شود .

اما م مرتبت دوازدهم است و آن فلک عطارد است و حرکت او چون حرکت زهره اندر فلک مستقیم و در یک در فلک نبود زیادت از فلک زهره است به سبب بسیاری حرکت او .

اینک با نمونه‌ای از دو نگارش یا ورسینو جامع الحکمه کاشانی آشنا می‌شویم .

برای اینکه منقولات دو نسخه رو بروی هم قرار بگیرد مطلب به صفحه بعد برده شد .

نمونه‌ای از نسخه خطی جامع الحکمه

فصل اول از نوزده ام مرتبه موالید
که از بر حرف میخالد است و شرح نبات و حیوان
و معاد است . بدان مرتبه که از شیخ ابوالفتح
سید ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن ابی طالب
و هر یک از اینها را در هر مرتبه و مرتبه اولی
تو از شرح لطیفه و لغز و دیگر مباحث و هر
یکی از اینها را در هر مرتبه و مرتبه اولی

(نسخه کوبرولسو)

اما ن مرتبت سیزدهم است و آن فلک قمر است و حرکت او مستقیم است چون حرکت آفتاب و چون او بیست و هشت روز و سیک از روزی که فلک مستقیم تمام شود .

اما الف الرحیم چهاردهم است و آن هیولی است که از طبیعت چهارگانه است و خود از امر به واسطه هیئت یافته است که از بالای اوست و او را طبیعت خامسه نامند .

اما لام مرتبت پانزدهم است و آن جوهر آتش است که او بر دو حاشیه عالم گرفته و او بر فرود خود مسلط است .

اما را مرتبت شانزدهم و آن جوهر هواست که او در حواشی عالم گرفته زیر آب و زیر آتش .

اما جا مرتبت هفدهم است و آن جوهر آب است که گرد کره خاک گرفته است زیر خاک و زیر هوا .

اما یا مرتبت هژدهم است و آن جوهر خاک است و او فرودترین مراتب است و مرکز عالم است

اما میم مرتبت نوزدهم است و آن موالید عالم است از نبات و حیوان و معادن که موجود است از امر به واسطه این جمله که برداریم .

انسانی و مطالعات فرنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اکنون بدان که چون این مراتب اکبرست از هر دقیقه ای علم (باید) گرفت نظرا ز عالم محسوسات منقطع گردد و از شهوت و کشتی کردن چون دلبر گیرد و بر لذات خود شادمانی افزایش دهد و وجود خود را بداند و موجودات را به گلی مطالعت کند و از هر جروی علی الانفراد به حیثیتی یا بدار حکمت و فایده برگیرد ، اکنون با ز گردیم از مرتبه آخر و آن میهم و همچنان به منازل بازمیرویم تا به اول مرتبه برسیم و یقین کنیم قول خدای را عزوجل که "والیه یرجع الامر کله ."

(نسخه بیروت)

اما نون مرتبه سیزدهام فلک قمر ست و حرکت اونیز بر استقامت ست از سوی مغرب به سوی مشرق همچون آفتاب بی رجعت است و حرکت او بیست و هفت روزست و سیکی از روز اندر فلک مستقیم به تحقیق .

اما الف مرتبه چهاردهام هیولیت و او را طبیعت خامسه گویند .

اما لام مرتبه پانزدهام جوهر آتشست که او در گرد حواشی عالم گرفته است و او بر فرود خود مسلط است .

اما را مرتبه شانزدهام جوهر هواست که در حواشی عالم گرفته است زیر آب و زیر آتش .

اما حا مرتبه هفدهام جوهر آب است که او گرد کره خاک گرفتست زیر خاک و زیر هوا

اما یا مرتبه هژدهام جوهر خاک ست که او فرودترین مرتبه است و مرکز عالم اوست و از او فرودتر هیچیزی نیست .

اما میم مرتبه نوزدهام موالید عالم است از نبات و حیوان و معادن که موجود است از امر باری تعالی به واسطه این جمله آفرینش که یاد کرده آمد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز جامع علوم انسانی

فصل

اکنون این نوزده مرتبه را از آفرینش به حقیقت و حکمت باید شناخت و از هر دقیقهای به واجبی علم باید گرفت تا نفس به دانستن آن و شناختن آن عالم گردد و صورت خویش باز یابد و به کمال خود برسد و دست صورت گری کوتاه کند و نظر از عالم محسوس گرداند و از لذات و خورش و چشم محسوسات فانی دل برگیرد ، و به لذات روحانی و معقولات باقی و عشق شادمانی افزایش و وجود خود را بداند و موجودات را به کلی مطالعه کند ، و موجودات را از وجود خود و وجود جمله موجودات بشناسد ، و از عالم محسوس به عالم غیب باز گردد تا به مبدع و موجد خویش رسد و به کمال لذت و حلاوت نزول کند که آن را فنا و زوال و انتقال نباشد .

انجام جامع الحکمه در نسخه کوبرولو

اندر مرتبه امر که علامت بای بسم الله دارد. اما منزله نوزدهم از جمله منازل امر است که متحداست بر جوهر عقل و او را ابداع گویند و اثر گویند و فیض گویند و تأیید گویند و . خط وحدت گویند . و این جمله الفاظ مختلف به معانی نزدیک است . اما گفته اند که اثر مؤثر سر این واجبیت و ابداع که آن اظهار قوت الوهیت است یعنی چیز پیدا آوردن از آن چیز که آن صنوع مادی باشد خاص بی هیچ غرض که نصیبه دارد ، و محال باشد که آن به احتیاج بازگردد . بل که الله و قادر آن باشد که او را اظهار الوهیت باشد و کمال قوت و قدرت او .

آن هست کردن چیز باشد نه از چیزی که اگر چیز هست و خاصیت کننده یابد، پس چیز نه از چیزی پیدا آمد است اگر از چیزی پیدا آمدی خود چیز کننده نبایستی . و صنع عظیم خود چیز پیدا آوردن باشد نه از چیز ، و آن ابداع باشد به حق . و حق محض مبدع اول باشد . و امر را گفتند که متحرک شد به جوهر عقل که هرگز امر از او جدا نشود ، چنانکه هیولی را صورت جفت است .

و همه کس دانند که هیولی خلاف صورت است و صورت خلاف هیولی است و هر دو یک جوهر گشته اند .

همچنین ذات عقل مثل کاف و نون آمده است از برای تقریب فهم را چنان [است که] زبان را اندران کمتر مجالی نیست که چون متحرک به ساکن ضم کنند ، گویند "کن" و غرض ازین وجود (مراد باشد مواظهار معنی را .

پس این کتاب بیش ازین تحمل نکند .

باید که خردمند بر ساز امر و عقل راست کند ، و کمال خود اندر علم و عقل داند ، و قسرب الهی از توحید بازجوید و رستگاری خود اندران داند .

و اکنون فصلی چند اندر توحید یاد کنیم ، و در خواهیم از حق تعالی تا ختم کار ما و آن جویندگان توحید بر توحید کند ، ان شاء الله وحده .

اندر توحید مبدع تعالی که علامت حرف الف دارد .

بدان که اجماع میان جمله خلایق به جز معطله که عالم را صانع است ، و هویت او را هیچ کس منکر نیست ، مگر معطله ، خذلهم الله .

واکنون باز گردیم از مرتبهٔ مولید که میم آخر است و اندر آیم و شرح و بیان آن بگویم و همچنان منزل به منزل و مرتبه به مرتبه برتر می‌رویم تا آخر مراتب که امرست و ان با بسم الله است . . .

(نسخه بیروت)

و آن هست کردن ست ، یعنی چیز نه از چیز پدید آمده است . گرا از چیز پدید آمدی خود چیزکننده نیاستی ، و صنع عظیم خود پدید آوردن چیزی باشد نه از چیزی ، و آن ابداع باشد به حق . و حق محض مبدع اول امر باشد . و امر را گفتند که متحد باشد با هر عقل که هرگز ازو جدا نباشد . چنانکه هیولی با صورت جفت است . و همه حکماء دانند که صورت به خلاف هیولی است ، و هر دو یک جوهرگشته‌اند . و هم چنین امر در ذات عقل قرار یافته است از جدا نشود هرگز . پس امر را از عقل مثل کاف و نون آمده است ، از برای تقریب فهم را بدانچه زبان را ازین کمتـرمجال نیست که حرفی متحرک را ساکن کند گویند " کن " ، و غرض ازین وجود مراد باشد مرموجد را ، و اثر موثر باشد مراضهار معنی را . پس این کتاب بیش ازین تحمل نکند و کمال خویش اندر علم و عقل داند ، و قرب الهی از توحید بازجوید ، و رستگاری خود اندر ان داند . اکنون بابی از توحید یاد کنیم و کتاب را بر توحید ختم کنیم و بخواهیم از باری سبحانه و تعالی تا ختم کارهای ما و از ان جویندگان راه راست بر توحید کند ، و سالکان عالم معنی را به مقصد برساند ان شاء الله تعالی .

باب اندر توحید آفریدگار سبحانه و تعالی که علامت حرف الف دارد .

بدان که اجماع است میان همه خلایق به جز از معطله که عالم را صانعی است ، و هویت او را هیچ کس منکر نیست . اما خلاف اندر چگونگی او است تعالی الله عن کیف والاین . و اجماع است میان گرویدگان که هویت او سبحانه به صفات آن آفریدگان خویش نماند ، لیس کمثله شیء پس باری سبحانه و تعالی موجدالموجوات است و رب الالباب است ، والله الالهت است و خالق کل شیء است و مبدع الاشیاء است و عقل را به ضرورت جز به اقرا محض بدو راه نیست . و هر چه اندر وهم و خاطر آرند که او چنان است ، او سبحانه و اهب و خالق آنست . پس ذات باری سبحانه و تعالی علت موجودات نیست ، بدانچه علت از معلول جدا نباشد ، و او بسبب فردانیت و وحدانیت از آفریدگان خود جدا است . و ذات او سبحانه محسوس نیست ، زیرا چه هر چه محسوس باشد جسم باشد . و نیز معقول نیست ، زیرا که هر چه معقول باشد نفس باشد . و نیز موهوم نیست ، زیرا چه هر چه موهوم باشد ، او را جنس و نوع باشد . و نیز از جوهر و عسرض نیست ، بدانچه بسیط و مرکب نیست ، و هر چه مرکب است به جز جسم نیست ، و هر چه بسیط

اما خلق خلاف اندر چگونگی کرده‌اند ، تعالی عن کیف والاین . اجماع است میان گروندگان که هیت او سبحانه واجب الوجود است و رب الارباب واله الالهة وخالق كل شیء و مبدع الاشياء است و عقل را به ضرورت جزیان (؟) محض راه نیست ، و هرچه اندر وهم و خاطر آید [که او] چنان است هر اینه او سبحانه خالق است و واجب است . پس ذات باری سبحانه علت موجودات نیست بدانچه علت از معلول جدا نباشد ، و او تعالی به فردا نیست و جدا نیست از آفریدگان [جداست] و ذات او سبحانه و تعالی محسوس نیست زیرا هرچه محسوس باشد جسم باشد . و نیز معقول نیست ، زیرا که هر چه معقول باشد نفس باشد . و نیز موهوم نیست ، زیرا هرچه موهوم باشد آن را جنس و نوع باشد ، و جوهر و نفس و عرض نیست ، بدانچه بسیط و مرکب نیست و مزج . و هرچه عرض نیست قایم به جوهر نیست و نیز عدد و معدود نیست ، بدانچه اصل آغاز و انجام نیست ، و عدد جز بسیط و مرکب نیست . و ذات او سبحانه جزیستی بخش چیزها نیست ، و بخشیده را بر بخشنده اطلاع نیست .

و فعل او جز به ابداع هستی نیست ، و او هست کننده هستی‌ها است . از نیست مطلق ، از عقل لطیف تا جسم کثیف هرچه نام هستی دارد . و این کتاب بیش ازین تحمل نکند
تتمت کتاب جامع الحکمة تصنیف خواجه افضل الله کاشی قدس الله روحه والحمد لله حق حمده .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز بايخ علوم انسانی

دنباله از صفحه ۱۳۵

بدانند که علی‌رغم همه استعدادش از عضویت در يك باشگاه خواص و دستگاه دولتی یا دانشگاه عصر خویش محروم می‌ماند.
آیا این حکم قضاوتی در رد نظریه اروپائیکران و به سود مجتبی مینوی نیست؟ آقای حیدری، ببخشید در معقولات دخالت کردم. اما چه می‌شود کرد؟ ایران ما پایدار به وجود و بقای این مردان بوده و هست و خواهد بود و ما باید بخصوص در این زمانه با چنگ و دندان آبروی آنها را حفظ کنیم.

قربان شما بزرگ علوی

برلین چهارم نوامبر ۱۹۸۱

است جز روح نیست ، و هر چه عرض است جز قایم به جوهر نیست . و نیز عدد و معدود نیست ، بدانچه او را آغاز و انجام نیست ، و عدد جز بسیط و مرکب نیست . پس ذات مقدس بساماری سبحانه و تعالی جز هستی بخش چیزی نیست . و بخشیده را بر بخشنده اطلاع نیست . و فعل او سبحانه و تعالی جز ابداع هستی نیست . و او هست کننده هستیها است از نیست مطلق ، از عقل لطیف تا جسم کثیف هر چه نام هستی پروافتد همه از اظهار قدرت اوست و او از همه بی نیاز است و السلام .

این بود تمامت کتاب ، و برین جمله کار کردن و اخلاق حمیده به کار داشتن و از ذمیمه دور بودن ، و خویشتن به مقصود برسانیدن ، ان شاء الله تعالی . آمین رب العالمین . و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله اجمعین .

تمت الكتاب علی یدی اصغر الکتاب الخایف من العذاب الراجی الی رحمة الوهاب ابی بکر ابن علی بن احمد انتموطن الاندراپ فی یوم الاحد وقت الضحی السابع والعشیرین من شسوال سنة ستة وسبعین وخمسائة محمودالابتداء مسعودالانتها علی صاحبه وکاتبه .



تستکری دیگر

دو دوست گرامی بیش از آنچه مورد انتظار "آینده" است در رواج این مجله می‌کوشند و با لطف بیدریعی در شهرهای کوچک خود خواننده برای آن می‌یابند. آینده چیز آنکه نام آنان را در مجله بیاورد راهی دیگر برای ابراز تشکر خود ندارد.

* * آقای مسعود تاکلی دبیر فاضل و گرامی ادبیات فارسی در شهرضا .

* * آقای داور ارفعی که سال گذشته دوره دبیرستان را به پایان آورده . آنها که دو نامه دلنشین و فاضلانه او را پیش ازین در مجله خوانده‌اند مراتب بینش و فضل او را دریافته‌اند .